

نوښته از: عبدالرزاق رحی



دو برهه و دو برگشت

اینک لحظه های پرتپش موعود - غبار اشفتگی را از آئینه روزگار می زداید و از کنگره فراموش خانه ای تاریخ طنین گامهای صبور و سنگین، سکوت مسلط در دهلیزهای ذهنیت عامه بخصوص جامعه روشنفکری افغانستان را درهم میشکند. کدورت کسوف تحمیلی بن بست در پرتو قزح پرنور رنگ میبازد و دکتور نجیب الله بما برمیگردد.

زندگی نشان میدهد که دکتور نجیب الله پس از سیر آگاهانه در افق تاریخ و فلسفه قدیم و با نگاه هوشمندانه به ارزش جریانات حاکم بر روابط هستی اجتماعی، باره توشه تفکر سیاسی خودش در اقلیم سیاسی او آخر قرن بیست و اوایل قرن بیست و یکم دوبار در دو برهه پُراشوب دروازه قلعه عظیم تاریخ را کوبیده و بر طاق ظفر جاودانگی موقعیت گرفته و بر ما برگشته است.

فقط با یک تفاوت:

– نجیب الله در برگشت نخستین خویش بسوی ما جانش را میبازد.

که باختنش عیبی ندارد.

– و در برگشت دوم به سوی ما جان میبرد.

که بردنش پایان کار است و او را بار دیگر به سلطنت جاودانگی میرساند.

اری، قمار هوش و شیدایی در گلیم رسالت لذت بیشتر ازین برد و باخت ندارد. زیرا:

گذشتن از جان درپای یک ارمان بزرگ انسانی فقط ویژه قهرمانان تاریخ است و این ودیعه آسمانی هر بزدل و جبون را ارزانی نشده است.

قهرمانان تاریخ در میدان ایثار به رسالت مبعوث میشوند نه در غارهای انزوا و نه در کویر متروک خود کامگیهای انحصارگرانه.

۱- بازگشت نخستین نجیب الله در واقع حلول شورانگیز فکر سیاسی او در متن بحرانهای ناشی از فقدان نسخه موثر استراتژیک برای حل معضله جنگ بود. طوریکه:

فضای سیاسی قرن بیستم به شرایط تاریخی مسلط بر روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن زمان رسوخ آموزه های سیاسی و فلسفی مصالحه را در بسترهای ذهنیت شکل گرفته پیرامون معضله جنگ ممکن میساخت. اما سنتهای سخت جان سیاسی مسلط و کله شخیهای انحصارگرانه ناشی از آن در تداوم حفظ قدرت بزرگترین مانع در راه طرح اصول، اهداف و میکانیزم انطباق فکر سیاسی مصالحه به شرایط دشوار تاریخی آن زمان ایجاد نموده بود.

- چگونه قالبهای ناسازگار فکری و سنتهای ریشه دار سیاسی حاکم برای جابجایی یک موقف متعادل فکری باید جا عوض میکرد؟

این بزرگترین دغدغه آن برهه تاریخ سیاسی افغانستان بود که پاسخ به آن در بستر گرایشهای محدود ایدیولوژیک و افکار معتاد به روشهای مبارزه طبقاتی هرگز نمی گنجید.

- میدانهای جدید سیاسی - که بار مختصات سیاسی و تاریخی اندیشه مصالحه را به جولان درآورد و طناب مهمترین مسأله ملی یعنی گذار از جنگ بسوی صلح را با اراده نسل اشوب ناک جنگ گره بزند - چگونه تاسیس شود؟

اینهم فورمول بود که معادله چندین بعدی جنگ و اضطراب سیاسی ناشی از انرا به قطب توازن باید میکشاند.

- وسعت فاصله های اجباری در بستر روابط اجتماعی و تبعید توده های مردم از محورهای سالم سنتی به جانب تامین تقارب پایدار ملی چگونه باید سمت و سودا داده میشد؟

بغاوت‌های ناشیانه سیاسی و ازدحام بی‌رابطه اجتماعی روی کدام میکانیزم و چگونه باید برای ترویج فرهنگ همزیستی و جوششهای مصالمت‌آمیز ملی جا خالی میکرد؟

اینها پرشسهای دم‌دست آن برهه بودند.

این در حالی بود که:

- ← افغانستان در نتیجه تداوم جنگ به گذرگاه خون و آتش مبدل شده بود؛
- ← جنگ تمام‌شده‌های مادی و معنوی را در کام خود فرو میبرد؛
- ← نسل اشوب زده و جغرافیای داغ و ویران آن زیر پاشنه‌های استبداد گرایشهای بنیاد گرایانه چپ و راست آخرین امیدها برای رسیدن به صلح را از دست داده بود؛
- ← دو نیروی بنیادگر در دو طرف جنگ «مقاومت و پیروزی تا آخرین مرمی و آخرین انسان» را به شعار مشروع مبدل ساخته بودند؛
- ← حزب سیاسی حاکم نسبت وابستگی شدید فکری به منابع سیاسی بیگانه با ناتوانی در باطلاق انزوای سیاسی دست و پا میزد؛
- ← انقطاب دردناک ملی در نتیجه گستردگی ابعاد ویرانیهای جنگ تا تحتانی‌ترین لایه‌های اجتماعی نفوذ میکرد؛
- ← تداوم سیاستهای محدود و انحصار بلا قید و شرط قدرت در دست حزب حاکم و افلاج تاسیسات مدنی راه‌های مشارکت مردم در حیات اجتماعی و سیاسی را مابین‌گذاری کرده بود؛
- ← تجاوز و به تعقیب آن حضور نیروهای شوروی و کثرت ناهنجار مشاورین ملکی و نظامی اصل استقلالیت ملی را زیر سوال میبرد و ظاهراً این مساله یکی از عوامل جنگ خوانده میشد؛
- ← حزب سیاسی حاکم نتوانست در میان مردم پایگاه نیرومند اجتماعی ایجاد کند؛
- ← حزب سیاسی حاکم مثل موریانه در بدنه حاکمیت دولتی لانه کرده بود؛
- ← بیروکراسی مسلط بر فضای حزب حاکم تمام دم و دستگاه حاکمیت دولتی را با کجرویهای روشنفکرانه ملوث ساخته بود؛

(حزب ناب و دولت ناب مفاهیم گمشده در غبار یک اختلاط ناشیانه بود که معجون دو سره حزب-دولت و یا دولت-حزب محصول آن بود که هیچکدام ازین دو مقوله بصورت جداگانه قابل تعریف نبودند. طوریکه بقای حزب در اقتدار دولت و تداوم دولت در گرو حاکمیت حزب قرار گرفته بود.)

← بنیادگرایان چپ و راست در اسارت روشهای بیگانه با فرهنگ، دین، ارزشهای ریشه دار تاریخی و «خرس قطبی» در تلک یک انتخاب نادرست گیر مانده بودند؛ این سه اسیر در مانده بازیگران اصلی شهنامه ویرانگری بودند؛

← جنگ و صلح اصلی ترین معادله تاریخ سیاسی آن زمان بود. ویرانگری، رکود سرسام اور اقتصادی و مصیبت جانکاه بیسوادی، قریه های به خاکستر نشسته، مکاتب ویران، خانه بدوشی، وطن بدوشی و مهاجرت معضلات بودند که هرگز با معیارهای فکری ایدیولوژیک قابل اندازه گیری نبودند. زیرا فشارهای ناشی ازین معضلات تنها طبقه خاص را تهدید نمیکرد بلکه این پدیده ها ماهیتاً غیر طبقاتی و عمدتاً سراسری و ملی بودند و حزب سیاسی با روشهای محدود به هیچ صورت تصدی برنامه ریزی مقابله به انرا بدوش گرفته نمیتوانست. معضلات مذکور صرفاً در دایره نگرشهای سیاسی برخاسته از بستر منافع ملی ممکن بود.

در چنین شرایط مردم افغانستان در چارراه یک انتخاب تاریخی دشوار اما ضرور و حتمی قرار گرفته بودند. انتخابیکه آینده سیاسی کشور و سرنوشت نهضت روشنفکرانه افغانستان در گرو آن بود.

بلی این نجیب الله است که در خاکستر فوسیل های سوخته تاریخ تیمم میکند و بر سکوی یک رسالت درخشان سیاسی تعهد میبندد و زنگ این انتخاب دشوار را بصدا درمی آورد. از خود می بگوید و به ما برمیگردد. و در نتیجه یک مبارزه اشکار، بی امان و خستگی ناپذیر در برابر سنتهای متروک می ایستد و فرسودگی و بیهودگی ساختارهای فکری مسلط را بگونه سیاسی نشان میدهد، دهلیزهای تاریک قصر انزوا را با تفکر جدید سیاسی منور میسازد. راه طی شده را نقادانه و شجاعانه تحلیل میکند، در ادامه راه طی شده افق را نمیبیند، افکار عامه را هوشیارانه جمعبندی میکند و اندیشه مصالحه را وارد دایره مسایل ملی افغانستان میکند و برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان فکر سیاسی مصالحه و سیاست ناشی از آن (سیاست مصالحه ملی) را در اعتراض با نگرشهای ایدیولوژیک و طبقاتی، در اعتراض به جریان ورشکستگی اعتماد به باورهای ملی و در اعتراض به وضعیت بحرانی مولود جنگ مطرح میکند. و بدینگونه قندیل تفکر سیاسی برخاسته از ضرورتها و حقایق تلخ زندگی را بر طاق شکسته محراب ارزوهای مردم می اویزد.

دکتور نجیب الله بزودی مخاطبان خود را هم در داخل حزب و هم در خارج از آن پیدا میکند. سیاست مصالحه ملی میداندار تمام عرصه های زندگی میشود. جاذبه تفکر سیاسی مصالحه به سادگی مرزها را عبور کرده و در ذهنیت عامه بین المللی بازتاب نیرومند می یابد و جغرافیای نشسته در بن بست جنگ را در انسوی دریاها و قاره ها ابیاری میکند و به اعتبار همین سیاست جامعه بین المللی وارد پروسه حل سیاسی مساله افغانستان می شود. سرزمین افغانها از لوٹ وجود بیگانگان رهایی مییابد و دوران دفاع مستقلانه بمثابة مظهر درخشان حقیقت سیاست مصالحه ملی در اوراق آتش گرفته هستی رقم میخورد و...

اما با دریغ که بدنامترین چهره های چپ و راست در یک ایتلاف نامقدس سرنوشت افغانها و پروگرامهای سیاسی نجیب الله را در قمارخانه های سیاست مورد معامله قرار میدهند و دکتور نجیب الله بدستان گمراه ترین عناصر وابسته به بیگانگان تا پای دار کشانیده میشود. و بدینگونه ماموریت نخستین در پی آن برگشت نخستین با حماسه شهادت او به پایان میرسد.

در مشرب پروانه اگر یار نبود
این سلسله جز گردش تکرار نبود
ان مرد ز خود رفته در آغوش خدا
منصور نمیگشت اگر دار نبود

...

۲- دومین بازگشت نجیب الله بسوی ما در شرایط اتفاق می افتد که:

← اثرات زد و بند های اشکار و پنهان مثلث حاکم (مافیای مواد مخدر، تکنوکراتهای فاسد و اشرافیت متول جهادی) افغانستان را در قعر بحران مفقودی هویت ملی کشانیده و تمام روابط سالم سنتی و قرارداد های متعادل اجتماعی در تموز خشونت های ملی مسخ میشوند؛

← افلاس دستگاه دپلوماسی در فقدان یک اندیشه رهگشا حرکت های اجتماعی را به بن بست کشانیده است؛

← اقتصاد وابسته به زنجیر تسلسل بیشرمانه مافیای بین المللی بیشتر از نیم نفوس کشور را در تحتانی ترین خط جدول فقر قرار داده است؛

← استبداد تنظیمی به تمام عرصه های زندگی چیره گی دارد؛

← افغانستان به باج دهنده اصلی معركة غرب و القاعده مبدل شده است؛

← افغانستان نسبت تداوم بلا انقطاع فعالیتهای بنیاد گرایی به لانه تروریزم شهرت یافته و در ذهنیت عامه جهان به عنوان جغرافیای بدنام معرفی گردیده است؛

← مفصلهای روابط فرهنگی زیر فشار هجوم غرب زدگی و تهاجم فرهنگ مختلط دیگر نمیتواند نعل سلاخی شده این سرزمین جنگزده را از خطر سقوط هولناک در گودال نیستی در امان نگهدارد.

← مردم از استبداد بیروکراسی حاکم در دستگاه دولتی بسطوح آمده اند؛

← جامعه روشنفکری افغانستان به سرعت سرسام اور به سمت افتراق و انقطاب میروند؛

← پولهای باد آورده سیاست، فرهنگ، اخلاق، روابط و ضوابط همه را به معامله کشانیده و عزیزترین ارزشهای این سرزمین چون متاعی هرزه در بازارهای خیانت با هیچ معامله میشوند.

بلی، در فقدان صلح، در ازدحام کوچه بن بست و در اغفال کثرت زدگی سیاسی چه میتوان بیشتر ازین انتظار داشت؟

هنوز صلح مفهوم گمشده در بستر خیالات و ارزوهای مردم است زیرا بازیهای افزاری و تمرین های ناکام با مقوله صلح در فقدان یک اندیشه سیاسی برای صلح ره بجای نبرده است.

گرچه مصالحه مفهوم زبانزد در تمام حلقات سیاسی، حکومتی، جامعه مدنی، تاسیسات روشنفکرانه و ذهنیت عامه گردیده است اما برداشتها و طرحهای کاذب صلح طلبانه با بینش بیروکراتیک به برخوردهای اداری و حکومتی سرنخ - یعنی درک درست و سالم از ماهیت مقوله صلح را مفقود گردانیده است. طوریکه گاهی مصالحه با هم اغوشی و بغل کشی مغالطه میشود، گاهی با خاموش ساختن صدای تفنگ مساوی پنداشته میشود و گاهی هم دیگران را به تسلیمی فراخواندن مصالحه نامیده میشود.^۱

^۱ (برای توضیح بیشتر به نوشته ازین قلم زیر عنوان «مصالحه نه تسلیم شدن و نه کسی را به تسلیمی فراخواندن است». لطفاً به سایت پیام و وطن مراجعه فرمایید: <http://www.payamewatan.com/Articles-10/rahi040310.htm>).

در حالیکه بازسازی تمام عرصه‌ها و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تامین و احیای روابط سالم سنتی، تاسیس قراردادهای موزون اجتماعی، گذار از فرهنگ ترویج خشونت بسوی جوششهای پایدار ملی، محدود ساختن زمینه‌های برگشت خشونت، افتتاح انستیتوت‌های مدنی کمک کننده برای اجرای این برنامه‌ها، کنار آمدن با خود، با تاریخ، با فرهنگ و سنت‌های سالم، انصراف از انحصار سیاسی و دولتی و کنار آمدن با واقعیت پیرامون مبارزه سیاسی همه و همه در یک کلیت با هم گره خورده در موجودیت یک اراده صادقانه سیاسی و در موجودیت یک اندیشه سیاسی معطوف به قطع جنگ، انکشاف و بازسازی و مدنیت خواهی میتواند ما را به سمت مصالحه نزدیک بسازد.

اما هنوز سیاستمداران و دولتمردان ماهیت فاصله‌های اجباری ناشی از فقدان اندیشه سیاسی صلح را بدرستی درک نکرده‌اند. هنوز تعصب کور و تربیت نازل سیاسی و ذهنیت ناهموار فرهنگ سیاسی اجازه نمیدهد که نسخه مصالحه ملی که نجیب الله مبتکر بی چون و چرا آن است در معرض بازنگری قرار گیرد و با شرایط امروز انطباق یابد تا دروازه بن بست و بحران را با توپ و تانک نپرانند.

اینک پانزده سال از شهادت نجیب الله میگذرد و هنوز نجیب الله این بلال مصلوب بر درخت تناور حافظه تاریخ با بانگ «حی الصلاح و حی الفلاح» گمراهان وادی حقیقت را بسوس رستگاری و صلاح فرا میخوانند و بار دیگر بسوی ما برمیگردد.

کلام اتشین و سحرافرین این مبلغ ممبر حقیقت هنوز آرام بخش دلهای ناامید است، تصاویر او زینت بخش کلبه‌های سوگوار است، فکر سیاسی او محور تمام دیالوگهای سیاسی و گور خونین او مورد احترام عام و خاص است.

حقیقت این است که فکر سیاسی نجیب الله پا به پای تکامل تاریخ با ما راه میرود. فکر سیاسی نجیب الله در تقابل با هیچ جریان فکری و وطنپرستانه قرار ندارد. اگر مخالفت با فکر سیاسی او بروز میکند بنیاد سیاسی ندارد.

بزرگترین مشخصه دومین بازگشت نجیب الله بسوی ما اینست که تفکر سیاسی او نسل امروز را با تاریخ گذشته ان پیوند میدهد و پل نهضت روشنفکرانه افغانستان به سوی آینده را قابل عبور میسازد و این همان حلقه گمشده ایست که حرکت‌های سیاسی امروز را در غیابت ذهنی دیروز ناممکن و فاقد ارزش نقد ساخته است.

پانزدهمین سالگرد شهادت نجیب الله به نقطه آغاز فصل جدید برای شگوفایی باورها تبدیل گردید. شهر کابل با تصاویر نجیب الله آئینه بندان شد. نسل جوان سکوت بن بست را شکستند و تاریخ گذشته خود را پیدا میکنند و برای تکمیل صفوف رزمندگان حزب وطن آماده میشوند و مطبوعات نمیتواند از کنار حقیقت برگشت نجیب الله بی تفاوت بگذرد.

زندگی نشان داد که هیچ نیروی سیاسی نتوانست مخالفت‌های دیروز خود با حزب وطن و سیاست‌های انرا بگونه سیاسی مستدل بسازند و بدیل فکر نجیب الله را بمیدان بکشند.

شعارهای داعیه زحمتکش‌شان، رنج‌های بیکران و ارمان‌های آغازین و... هیچکدام در دل و دماغ مردم جاذبه ایجاد نکرده و خانواده بزرگ سیاسی حزب وطن را بوجود نیاورد. چادر نشینانی که هرکدام خیمه‌های خود را خانه فکر میکردند اینک درغارهای انزوا به اعتکاف نشستند و حزب وطن نسل جوان را بسوی رستاخیز صلح امیز حرکت‌های بزرگ سیاسی میکشانند. شوکت سیاسی این حرکت بزرگ راه را برای گذار از گردونه‌های تعصب و سلیقه هموار خواهد ساخت.

هم‌زمان حزب وطن و همراهان راستین نجیب الله با وصف شکنجه طولانی بگو مگوها و با وصف اینکه زمان زیادی را در چانه زنی‌های سازمانی و تشکیلاتی سپری نمودند لاجرم به این نتیجه رسیدند که غیابت حزب وطن بمثابة محور توازن و تجمع، شاهین ترازو را به نفع پله ازدحام گیج کننده تشکلات طرفدار حزب وطن پایین آورده است و به این نتیجه رسیده اند که تنها حزب وطن است که به تکرر سرسام اور این چکیده‌های بی اثر پایان می بخشد و جایگاه رفیع تاریخی نهضت روشنفکرانه افغانستان را تامین میکند.

موج بالنده کنار آمدن مجدد اعضای حزب وطن و آمادگی برای تدارک و تدویر مجمع عمومی ان روی این نظریه که همراهان دیروز دیگر در یک راه رفته نمیتوانند خط بطلان میکشد.

اری، پیروان مصالحه ملی میتوانند در یک راه بروند ولی انها بیکه ابروی همراهی را ریخته اند طبعاً که نمیتوانند با رهروان اندیشه مصالحه بروند. و انصاف هم همین است.

یکبار دیگر میخواهم روی این مساله تاکید کنم که:

– اگر حقیقت مشتقات شجره فکری نجیب الله را از احزاب به اصطلاح روشنفکرانه چپ و راست؛

-
- عاریت کرکتر سیاسی حزب وطن را از متن تقلید های اجباری کثرت در حال انفجار احزاب و نهادهای سیاسی «موجود»؛
 - واقعیت برتر سیاسی اندیشهٔ مصالحه را از زیر پرچم های کاذب مدعیان دروغین صلح؛
 - ظرفیت زمینگیر شده مفهوم سیاسی صلح در ضمیر تاریخ را از خود تاریخ؛
 - تراکم تدریجی ترسبات مفهوم اعتدالی برخاسته از بار فلسفی مصالحه را از تحتانی ترین قشر ذهنیت عامه و حقیقت جهانی شدن اندیشهٔ مصالحه را از محور دیالوگ های سیاسی بین المللی برداریم و بپذیریم که اینها واقعیت های محیط پیرامون ما اند و بعد این همه را در کورهٔ یک احتیاج تاریخی شکل دهیم چه چیز میتواند حاصل آن باشد جز «حزب وطن»؟؟؟

ازین جاست که فلسفهٔ وجودی حزب وطن با واقعیت تاریخ سیاسی افغانستان گره خورده است. مرغابیهاییکه «تخمهای دو زرده بی» را حمل میکنند نمیتوانند در برکه های شفاف بال و پرتازه کنند. جای آنها کنارهٔ ملوث لجنزار است و تخمهای دو زرده بی همیشه خوراک سوسماران کنار لجن است.